

در سالهای اخیر یکی از چندگرایش عمده در بازار کتاب ایران روی آوری به چاپ و انتشار کتابهای تاریخی، به ویژه تاریخ معاصر ایران در دوران پیش و پس از انقلاب مشروطیت، بوده است. از مهمترین عللی که این گرایش را به وجود آورده اند شاید بتوان «باز جستن خویشتن ملی» را نام برد که از ثمره های انقلاب اسلامی ایران بوده است. در این واقعیت جای هیچ شک و شبهه ای نیست که انقلاب اسلامی ایران چنان تکان زلزله واری به سراپای پیکر اجتماعی ایران داده است که از یک سو استخوان بندی جهان بینی و نظام ارزشهای لایه های از اجتماع، که ابدأ عادت به بازجویی ریشه ها و صحت تفکر و ایده آلهای خود نداشتند، دچار ترکهای درد آور گردیده است و از سوی دیگر استحکام و کارایی استخوان بندی جهان بینی و نظام ارزشهای لایه های دیگری از اجتماع به آزمونی تاریخی فراخوانده شده است. به هر صورت، گرچه شاید ظاهراً به چشم نخورد، گرچه شاید به لفظ در نیاید و حتی خلاف آن بیان شود، جامعه ایران در عمق ضمیرش شروع کرده است به احساس این نیاز حیاتی که خود را بشناسد تا راجع به آنچه بر او رفته است یا در انتظار اوست توضیح قانع کننده ای (در درجه اول برای خودش) بیابد. این خودشناسی ملی، که دستیابی به آن خصوصاً به دلیل حکومت عقاید جزمی بر اذهان بسیاری از ما آسان نیست، مقدمه لازم بازگشت خردمندان به سرچشمه های پاک و هنوز زنده ارزشهای سنتی خودی و همپایه و همخوان کردن آن ارزشها با روح متعالی جهان امروز است؛ یعنی تنها گذار شایسته به استقلال واقعی و ارزشمند فرهنگی.

وزیر مختار انگلیس در دربار مظفرالدین شاه

ناصر ایرانی

درستی این گفته که «بازجستن خویشتن ملی» یکی از مهمترین علل گرایش به کتابهای تاریخی در سالهای اخیر بوده است در این نکته آشکار است که کتاب خوانان ما علاقه خود را بیشتر معطوف به مطالعه آن دسته از کتابهای تاریخی کرده اند که به دوران پیش و پس از انقلاب مشروطیت مربوطند. به حق باید گفت که عمده ترین تعارضهایی که در آستانه انقلاب اسلامی ایران به اوج رسیدند در آن دوران پا گرفتند و این مسئله اساسی که ایران کهن با چه کیفیتها و شرایطی ساختارهای اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی خود را دگرگون سازد و نو کند میراث آن دوران است که نتوانست راه حلی منطبق با ارزشهای دینی و آمال ملی و منافع محرومان جامعه بجوید و نتیجتاً آن بحرانهای عمیقی را به وجود آورد که زمینه اجتماعی انقلاب اسلامی ایران گردیدند. بدین ترتیب، چون ریشه بسیاری از مسائل امروزی تا دوران پیش و پس از انقلاب مشروطیت امتداد دارد، هر نوع بازجویی علمی که قادر به توضیح قانع کننده علل و نتایج انقلاب اسلامی

خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ.
ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی. تهران.
مرکز نشر دانشگاهی. ۱۷۵ صفحه. ۲۵۰ ریال.

ایران باشد مستلزم شناخت تاریخی آن دوران نیز هست. راز روی آوری مردم ما را به کتابهای تاریخی عمدتاً در همین نکته باید جستجو کرد.

ولی باید توجه داشت که بیشتر کتابهایی که تاکنون در این زمینه منتشر شده‌اند عبارتند از سفرنامه‌ها، خاطرات، زندگینامه‌ها، روزنامه‌ها، و خلاصه آثاری که منابع کتبی تاریخ اجتماعی به‌شمار می‌روند. بنابراین می‌شود گفت ما تازه قدم گذاشته‌ایم به مرحله گردآوری و انتشار منابع کتبی تاریخ این دوران. و هنوز دوریم از مرحله تحلیل تاریخ که وقتی ورود به آن ممکن می‌گردد که منابع موجود تماماً گردآوری و منتشر شده باشند و در اختیار پژوهندگان قرار گرفته باشند تا آنان بتوانند به‌هر رویدادی از زاویه‌های متفاوت بنگرند و از صحت هر گزارشی از طریق واری متقابل اسناد یقین حاصل کنند. فقط در این صورت است که پژوهنده حقیقت‌جو قادر خواهد بود تاریخ را براساس تمام واقعیتهای نه‌گلچینی از آنها، تحلیل کند، به‌شرط آنکه در این کار از روشی علمی بهره‌گیرد و از تفسیر به‌رای کاملاً دوری جوید، درس تاریخ را استخراج نماید، به‌عبارت دیگر، تاریخ را به‌تجر به تبدیل کند. ناگفته واضح است که انتشار پراکنده منابع تاریخی که اطلاعات درست و نادرست پراکنده‌ای را در دسترس خوانندگان قرار می‌دهد به‌تنفسه مفید فایده کلی نیست چون شناخت کامل تاریخی، که درسگیری از تاریخ را ممکن می‌سازد، حاصل نمی‌کند. شناخت کامل تاریخی وقتی حاصل می‌شود که اسباب دستیابی به آن فراهم شده باشد که همانا گردآوری و انتشار حداکثر منابع ممکن است و تبعیت از روش علمی در استفاده از آن منابع و برخورداری بودن از روح حقیقت‌جو و میرا بودن از پیشداوریهای گمراه‌کننده.

و متأسفانه با آنکه مردم ایران در سه‌مقطع مهم تاریخی جهان معاصر با دو انقلاب و یک جنبش (انقلاب مشروطیت، جنبش ملی کردن نفت، و انقلاب اسلامی ایران) پیشتاز ملل محروم جهان بوده‌اند، ما درست همین را کم داریم؛ تحلیل درس آموز تاریخ را. بشمارید صاحب نظران ایرانی تا به‌حال چند کتاب تحلیلی درباره انقلاب اسلامی ایران نوشته‌اند و مقایسه کنید تعداد آنها را با چند صد کتابی که صاحب نظران و سیاستمداران و روزنامه‌نگاران خارجی در این زمینه نوشته‌اند. یا بشمارید صاحب نظران ایرانی تا به‌حال چند کتاب تحلیلی درباره جنبش ملی کردن نفت یا حتی انقلاب مشروطیت نوشته‌اند. در هر حال غفلت نابخشودنی پژوهندگان ما ثابت خواهد شد. می‌گویم غفلت نابخشودنی زیرا اگر درسهای تاریخ پر خیزش و تلاطم معاصر ایران استخراج و تدوین شده بود و در اختیار نسل ما و نسل پدران و فرزندان ما قرار گرفته

خاطرات سیاسی
سرآوردن هارودسک

بود به یقین خطاهای سیاسی و اجتماعی موحش یکسان یا مشابهی که در چندین دهه اخیر تکرار شد دست کم با این شدت یکسان یا مشابه تکرار نمی شد و این همه زیانهای جبران ناپذیر به بار نمی آمد.

آیا روی آوری به انتشار و مطالعه منابع کتبی تاریخ معاصر آغاز پایان این غفلت است؟ آیا می توان امیدوار بود که تاریخ پژوهان حقیقت جوی ما روزی مرحله گردآوری و انتشار منابع تاریخی را پشت سر بگذرانند و به مرحله تحلیل تاریخ از دیدگاه خود مردم ایران وارد شوند؟ در صورتی که پاسخ این سؤاها مثبت باشد خوشا به حال نسلهای بعدی که با چشم بازتری خواهند زیست.

خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ حاوی اطلاعات دست اول مهمی از سالهای نزدیک به انقلاب مشروطیت است و به همین جهت یکی از بهترین منابع تاریخی این دوره است که اخیراً انتشار یافته. سرآرتور هاردینگ (Sir Arthur Hardinge) پس از سالها خدمت دیپلماتیک در شرق و غرب عالم در سال ۱۹۰۱ میلادی به سمت وزیر مختار انگلستان در دربار مظفرالدین شاه قاجار منصوب شد و تا سال ۱۹۰۵ که گرداندگی سیاست انگلستان را در ایران به عهده داشت خدمات شایانی به کشور متبوع خود کرد.

در آن سالها کشور ما وضع فلاکت باری داشت. مترجم کتاب، دکتر جواد شیخ الاسلامی، ایران آن سالها را چنین توصیف کرده است: «مأموریت سرآرتور هاردینگ در ایران درست به دورانی برخورد کرد که کوششها و کشمکشهای روسیه و انگلستان برای تصرف ثروتهای اقتصادی و زیرزمینی ایران به اوج شدت خود رسیده بود و نمایندگان سیاسی این دو دولت در تهران با تشبث به انواع دسیسه ها و نیرنگها و تحجیبهها و تهدیدها می کوشیدند تا آنجا که می توانند از این «خوان یغما» سهمی هر چه بیشتر و مهمتر برای دولت متبوع خود تحصیل کنند. وضع ایران در این دوره را به وضع سالمندی متشخص و فرتوت و بی دفاع می توان تشبیه کرد که دچار دوراهزن حرفه ای گردن کلفت شده است و به او دستور داده اند دستها را بلند کند. هر کدام از این دوراهزن حریص مشغول تخلیه و چاپیدن جیبهای یک طرف لباس اوست. پولی که از جیب راست مرد تیره بخت برداشته می شود، اگر معادل همان پول در جیب چپش نباشد، ساعت و زنجیر طلایی جیب جلیقه اش باید به دزدی تسلیم شود که «حصه عادلانه» خود را دریافت نکرده است! سرانجام هم راهزنان بی رحم تصمیم می گیرند موجود غارت شده را دو شقه کنند و به زندگی خراب و بی سرو سامانش خاتمه دهند.» (ص نه).

در چنین شرایطی سرآرتور هاردینگ به ایران می آید و گرداننده یا ناظر رویدادها، سیاستها، و کشمکشهایی می شود که بعضی شان از اهمیت تاریخی ویژه ای برخوردارند و بسیاری شان عبرت آموزند. ضمناً، مقام و موقعیت خاص او به او اجازه می دهد که به پشت پرده جلالت مآبی اعلی حضرت مظفرالدین شاه و اولاد و درباریان او راه یابد و چهره حقیر و طماع آنان را مشاهده کند و در خاطراتش منعکس سازد.

خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ در اصل کتاب مستقلی نبوده است. هاردینگ کل خاطرات خود را در دو جلد منتشر کرده است. جلد اول خاطرات یک دیپلمات انگلیسی در کشورهای اروپایی (*A Diplomatist in Europe*) نام دارد و جلد دوم خاطرات یک دیپلمات انگلیسی در شرق (*A Diplomatist in the East*). آنچه به فارسی ترجمه شده است و خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ نام گرفته در واقع فصل نهم از جلد دوم کتاب اوست که به خاطرات نویسنده از دوران مأموریتش در ایران اختصاص دارد. باید گفت کل کتاب دو جلدی سرآرتور هاردینگ حاوی مطالبی نیست که برای خواننده فارسی زبان چندان کششی داشته باشد. بنابراین ترجمه و انتشار مستقل فصل نهم از جلد دوم را که مربوط به ایران است و منبع تاریخی ارزنده ای از دوران نزدیک به انقلاب مشروطیت به شمار می رود باید انتخاب بجایی دانست. ترجمه کتاب بسیار روان و حاکی از کاردانی و تجربه مترجم فاضل است که بدون توسل به ترجمه واژه به واژه متنی دقیق و خواندنی به دست داده است. ضمناً با افزودن پانوشتهای فراوان، چه در تصحیح اشتباههای نویسنده و چه در توضیح نکات مبهم و معرفی شخصیتهای مورد بحث، برفایده کتاب افزوده است. این ابتکار مترجم نیز شایان ذکر است که فصل ترجمه شده را به ۳۳ بخش تقسیم کرده و به هر بخش عنوانی مناسب داده و بدین ترتیب ظاهر کتاب وار کاملی به جزمه منتخب خود بخشیده است.

اینکه گفته شد خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ «منبع تاریخی ارزنده ای» است به این معنا نیست که کتاب مزبور از معایب تقریباً مشترک کتابهایی که صاحب نظران و سیاستمداران و روزنامه نگاران خارجی راجع به ایران نوشته اند مبرا است.

در این کتاب علاوه بر اشتباههای نسبتاً کوچکی که نویسنده سهواً، به دلیل کم اطلاعی یا اتکاء به گفته های نادرست دیگران، مرتکب شده است، داوریهای ناحق و بی انصافیهایی نیز نسبت به بعضی گروهها و افراد صورت داده است که از چشمه جانبداریها و دشمن خوئیهای سیاسی آب می خورد که او در نقش کارگزار و سخنگوی سیاستهای امپریالیستی انگلستان در ایران نمی توانسته است از خود بروز ندهد. مترجم جا به جا نادرستی آن اشتباهها و

داوریه‌ها را گوشزد کرده است.

از اشتباه‌های کوچک نویسنده بد نیست توجه کنید به این چند نمونه: او مدفن خلفای اول تا سوم را شهر مکه ذکر می‌کند (ص ۲۹)، باور می‌کند که داستان منظوم شیر بی‌یال و دم‌واشکم ماجرای است جدید و مربوط به یکی از فرماندهان نظامی عهد قاجار (ص ۴۲)، شهر بانودختر یزدگرد ساسانی را همسر حضرت علی بن ابی طالب (ع) ذکر می‌کند (ص ۸۰)، و فیروزان را قاتل آن حضرت (ص ۸۲).

ولی جانبداری‌های سیاسی او در علاقه آشکاری منعکس است که به فرقه بهایی ابراز می‌دارد (ص ۶۵ به بعد)، و در داویش نسبت به علاءالدوله خونریز و طماع و متجاوز که او را «حکمرانی عادل و آزادیخواه» می‌خواند (ص ۸۶). کم‌اطلاعی نویسنده از تاریخ اسلام در چندین جای کتاب دست به دست دشمنی او با مذهب و علمای شیعه داده و داوریه‌های سطحی دشمنانه‌ای را موجب شده است (از جمله در ص ۸۴).

و اما از هنرِ خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ: نویسنده در این کتاب (که گفتیم در اصل فصل نهم از جلد دوم کتاب اوست) ابتدا خطوط کلی منظره تاریخی ایران را از سلطنت نادر شاه افشار تا ترور ناصرالدین شاه قاجار و جلوس مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت ترسیم می‌کند. سپس به شرح انتصاب خود به سمت وزیر مختار انگلستان در دربار مظفرالدین شاه و حرکتش به سوی ایران می‌پردازد.

او در این بخش حکایت جالبی تعریف می‌کند که چون نمونه بارزی است از فساد دستگاه سلطنت قاجاریه آن را نقل می‌کنم. نویسنده یادآوری می‌کند که دوران رسمی شدن روابط ایران و انگلستان به اوایل قرن نوزدهم برمی‌گردد. سپس می‌گوید:

«در آن تاریخ ناپلئون، که می‌خواست از راه زمینی به هند حمله کند، قبلاً رضایت فتحعلی شاه را جلب کرده بود تا او را برای عقد پیمان اتحادی میان ایران و فرانسه در تهران به حضور بپذیرد. برای جلوگیری از بسته شدن همین پیمان بود که هیئت‌مدیره کمپانی هند شرقی، در همان تاریخ، یعنی در اوایل قرن نوزدهم، سر جان ملکم را به ایران گسیل داشت. ولی صدراعظم شاه به فرستاده مخصوص شرکت مهلت نداد که وارد پایتخت شود، بلکه او را در همان نیمه‌راه سفر میان بوشهر و تهران ملاقات کرد. گرچه سر جان ملکم تا آنجا که می‌توانست با صدراعظم چانه زد، به حدی که در نتیجه جر و بحث طولانی هر دو خسته شدند و از دست هم به ستوه آمدند، ولی سرانجام حقیقت امر صریح و

بی‌پرده به فرستاده مخصوص شرکت گوشزد شد. به او گفته شد که با توجه به روابط دوستانه ایران و فرانسه، که تازه آغاز شده است، پذیرفته شدنش در دربار ایران غیر ممکن است. ملکم تأسف خود را از استماع این خبر پنهان نکرد، ولی در ضمن گوشه‌ای به این مطلب زد که از طرف شرکت هند شرقی (قائم مقام دولت بریتانیا) مأموریت داشته است مقادیر کلانی مروارید گرانبها و جواهرات قیمتی، که از هند همراه آورده بوده است، نثار خاکبای شاهنشاه ایران کند. از آن گذشته، کاروان مفصل دیگری حامل جواهرات و زروسیم فراوان برای رجال کشور و درباریان شاه، که وعده کمک محرمانه به شرکت داده بودند، در راه بوده و می‌بایست در عرض همان چندروزه به تهران برسد و مقداری از این تحف و هدایا قرار بوده است به خود ایشان، یعنی صدراعظم، تقدیم شود. اما پس از این قول و قرار رسمی میان ایران و فرانسه که به موجب آن دولت ایران سفیر فرانسه را با آغوش باز در تهران پذیرفته است و به فرستاده انگلستان حتی اجازه نمی‌دهد که قدم به پایتخت بگذارد، او (ملکم) دیگر حاضر نیست، سر این محمولات گرانبها را باز کند. سیاستمدار ایرانی که این خبر را شنید با لحنی تعجب‌آمیز استفسار کرد: - راست می‌گویید؟ در این صورت مطمئن باشید که ما پیش از آنکه شما از دروازه جنوب وارد شوید سفیر فرانسه را از دروازه شمال اخراج خواهیم کرد.

در نتیجه این قول و قرار دو جانبه که اثر همان اکسیر شهرفیب - گوهرها و پیشکشها - بود تفاهمی دوستانه میان طرفین به سرعت برقرار و اشکالات اولیه برق آسا ذوب شد. هنگامی که دوطرف به مراد خود رسیدند ورشته دوستی میانشان استحکام یافت، روزی صدراعظم ایلچی بریتانیا را برای یک مذاکره مفصل به حضور پذیرفت و در ضمن صحبت پس از اینکه مدتی از لیاقت و کاردانی سفیر تمجید کرد از او پرسید: - تنها موضوعی که اسباب حیرت شده است و به هیچ وجه از علتش سردر نمی‌آورم این است: شما که این همه جواهرات و زروسیم، که حلال هر مشکلی است، در اختیار داشتید برای چه وقت گرانبهای خود و مرا ساعتها و روزهای متوالی بی‌جهت تباه کردید و در اطراف سیاست چانه زدید؟» (ص ۴۳ و ۴۴).

این حکایت، همان طور که گفتیم، فقط نمونه‌ای است از فساد دستگاه سلطنت قاجاریه. سراسر کتاب کم حجم خاطرات سیاسی

کامل به سرکنسول لایق آنها در تبریز مسیو بوخی تونوف (Mons. Pokhitonoff) بارآمده و بزرگ شده بود.» (ص ۲۱ و ۲۲).

هاردینگ کشف می کند که تاجدار ایران فقط «مردی ضعیف، بی سواد، و کودک مآب» نیست بلکه او ضمناً «چیزی نیست جز ساقه‌ای شکسته که آماده است در مقابل هر بادی بلرزد. حتی به این نتیجه رسیدم که دستگاه سلطنت ایران خودش، به علت طول زمان و سوء اداره کارها، کاملاً از حیض احترام افتاده است و همیشه حاضر است در مقابل هر دولت خارجی که رشوه بیشتری بدهد، یا اینکه زمامداران فاسد و بی دفاع کشور را با نعره‌ای مهیب تر بترساند، سر تسلیم فرود آورد.» (ص ۳۸).

اینکه سرآرتور هاردینگ زمامداران کشور را بی دفاع می خواند بر بی راه نیست زیرا تنها نیروی نظامی مجهز و کارآمدی که در آن ایام در ایران وجود داشت هنگ قزاق ایران بود که توسط روسها ایجاد شده بود و تحت او امر یک فرمانده روسی به نام سرهنگ کاساکوفسکی (Col. Kosakovsky) قرار داشت و «برای اجرای مقاصد روسها در ایران وسیله‌ای بسیار مؤثر به شمار می رفت.» (ص ۴۰). ارتش خود ایران وضع بسیار فلاکت باری داشت. هاردینگ می گوید: «به حقیقت در بسیاری از پادگانهای ایرانی، سربازانی که رسماً مأمور خدمت در آن پادگانها بودند هیچ گونه وظایف سربازی انجام نمی دادند، بلکه از طرف فرماندهان خود به عنوان باغبان، کارگر، و عمله به مالکان اجاره داده می شدند و مزد آنها را، که حاصل زحمتشان بود، خود فرماندهان با کمال مسرت به جیب می ریختند.» (ص ۴۰). و از یک رفیق ایرانیش نقل می کند: «ارتش امروزی ایران به شیر بی یال و دم و اشکم شبیه است و همچنان که آن شیر تنومند نهدم داشت و نهدندان و نه پنجه، قوای نظامی ما هم - افسوس - نه پیاده نظام دارد، نه سواره نظام و نه توپخانه!» (ص ۴۲).

وقتی تاجدار کودک مآب آماده است در برابر هر بادی بلرزد و دستگاه سلطنت حاضر است در مقابل هر دولت خارجی که رشوه بیشتری بدهد سر تسلیم فرود بیاورد و کشور فاقد هر گونه نیروی دفاعی کارآمدی است، واضح است که دولت فحیمه انگلستان و وزیر مختار هوشمند او دست روی دست نخواهند گذاشت و با آنکه اذعان دارند «برتری نفوذ روسها در ایران گرچه به ظاهر آن اندازه کامل و مرئی نبود که نفوذ و تفوق خود ما در مصر، ولی در عمل کمتر هم نبود» (ص ۳۹)، سعی خواهند کرد «حصه عادلانه» خود را از این خوان یغما دریافت کنند. شیرین ترین بخش این حصه که گرانبهاترین منبع طبیعی ایران را دهه‌سال به تاراج داد و پیامدهای شوم آن گریبان نسلهای بعدی را گرفت و سالیان متمادی مبارزه

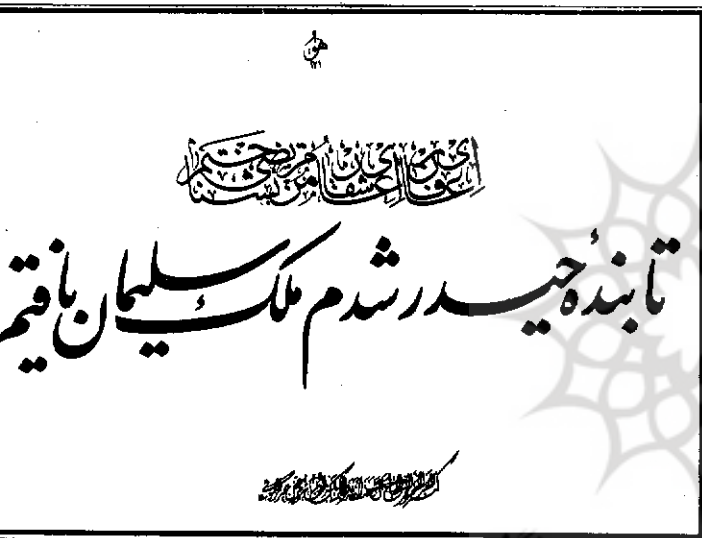
سرآرتور هاردینگ پراست از این قبیل حکایتها که از صدر تا ذیل دستگاه را در بر می گیرد. شاه و ولیعهد و صدراعظم و پابینتر و پابینتر. این است که خواننده تعجب نمی کند وقتی از زبان سرآرتور هاردینگ می شنود که: «در تاریخ ورود من به ایران شاه و وزیرانش در یک وضع انقیاد و عبودیت کامل نسبت به روسیه قرار داشتند که ناشی از بی عقلی و ریخت و پاشهای بی ملاحظه خودشان بود. خسارتی که دولت ایران قبول کرده بود در مقابل الغای امتیاز تنباکو به شرکت بدفرجام «توتون و تنباکوی ایران» بپردازد شاه و حکومت وی را مجبور به گرفتن وامی جدید کرده بود که میزانش خیلی بیشتر از وام سابق بود. در سال ۱۹۰۰ م. سال پیش از ورود من به تهران - یک بنیاد مالی روسی به نام بانک استقراضی ایران، که چندسالی پیشتر در ایران تأسیس شده بود، مبلغی معادل دومیلیون و چهارصد هزار لیره انگلیسی (با بهره ۵٪) به دولت ایران وام داده و عایدات کلیه بنادر ایران غیر از بندرهای فارس و خلیج فارس را به عنوان محل استهلاك وام گرو برداشته بود. عایدات بنادر اخیر ایران آزاد نبود، بلکه در گرو وامی دیگر بود که ناصرالدین شاه در سال ۱۸۹۲ از بانک شاهی انگلیس... قرض کرده و عایدات بنادر جنوب را به عنوان وثیقه وام در گرو این بانک گذاشته بود. مدت بازپرداخت وام اخیر چهارده سال بود که در این تاریخ هنوز پنج سال به پایان آن مانده بود. اما قرارداد وام جدید با روسیه، که اکنون به صحنه مظفرالدین شاه رسیده بود، ماده‌ای به این مضمون داشت که دولت ایران در آتیه دیگر حق ندارد بدون موافقت و تصویب روسیه از دولتی وام بگیرد. به موجب این ماده، وزیر مختار روسیه در تهران همان حق مالکیت مطلق را که مجلس عوام مادر شوون مالی انگلستان اعمال می کند (یعنی حق منحصر اعطای پول و اعتبار به دولت را) به دست آورده و از پادشاه ایران سند رسمی گرفته بود که در آتیه هر گاه که دولتش نیازمند پول شد فقط به درگاه روسیه، و نه به سوی دیگران، روی بیاورد.

اعطای چنین حقی به روسیه - بالأخص در مواقعی که تاجدار مملکت مردی ضعیف، بی سواد، و کودک مآب مثل مظفرالدین شاه بود - فوق العاده به پیشرفت سیاست روسها کمک می کرد. مظفرالدین شاه در دوران والیگریش در آذربایجان، در محیطی که به طور مطلق سرسپرده روسیه بود یا بهتر بگوییم در یک وضع انقیاد

و خون و حبس و تبعید طلبید تا بالاخره از چنگ غارتگران بیرون آورده شد، گرفتن امتیاز نفت جنوب ایران برای شرکت ویلیام ناکس دارسی (William Knox D'Arcy) بود که بعدها نام شرکت نفت ایران و انگلیس به خود گرفت.

هاردینگ می گوید: «طریقه ای که برای نیل به مقصود و گرفتن این امتیاز در نظر گرفته شده بود، و به نظر مستحقان داشت از طرف سفارت پشتیبانی شود، این بود که اولیای شرکت مورد نظر با تخصیص مقداری از سهام همین شرکت به جمعی از اعضای متنفذ حکومت ایران - از جمله به خود صدراعظم، میرزا علی اصغر خان امین السلطان - نظر موافق کابینه را با پیشنهادی که قرار بود به اعضای آن تسلیم شود جلب کنند و امتیاز استخراج این ماده گرانبها را در ایالات نفت خیز ایران به دست آورند.» (ص ۳۵). انگلیسیها، بنا بر یادداشت مترجم، از ۵۰۰,۰۰۰ سهم یک لیره ای که سرمایه اولیه شرکت نفت دارسی را تشکیل می داد ۳۰,۰۰۰ سهم را به مظفرالدین شاه پیشکش کردند و ۲۰,۰۰۰ سهم را به رجال متنفذ ایران بخشیدند. آن گاه به کمک اعضای حکومت ایران که حالا سبیلشان حساسی چرب شده بود حقه جالبی به روسها زدند و امتیاز استخراج نفت جنوب را گرفتند.

گریه خنده آور است که در گیر و دار این استعمار دوسو به همه فکر و ذکر اعلی حضرت مظفرالدین شاه جهانگردی است و مسافرت به اروپا برای مشاوره با پزشکان خارجی و استحمام در حمامهای آب معدنی کنترکسویل (Contréxéville). اولین باری که هاردینگ به حضور شاهانه شرفیاب می شود، مظفرالدین شاه او را جلوی يك كره جغرافیایی مرصع به جواهر می برد و از او خواهش می کند تنگه بهرینگ (Behring) را به دقت نگاه کند. سپس - گفته خود هاردینگ را بخوانید: «ذنبالهُ کلام خود را گرفت و گفت سالها در این آرزو بوده است که روزی از آمریکا دیدن کند، ولی پس از تجربه ای که در سفر اخیرش به اروپا هنگام عبور از بحر خزر و کانال مانش پیدا کرده، از دچار شدن به مرض دریا و آن حال تهوع و استفراغ که به انسان دست می دهد به شدت هراسان است و دیگر نمی خواهد آن گونه سفرهای دشوار دریایی را به هیچ عنوان تکرار کند و به این ترتیب بعید نیست که این آرزو (دیدن اقلیم آمریکا) در دلش بماند و هیچ گاه جامه عمل نپوشد. اما به قراری که تحقیق کرده مطمئن شده است که عرض تنگه بهرینگ زیاد با پهنای کانال مانش فرق ندارد و در نتیجه این راه حل به نظرش رسیده که شاید بشود دوست تاجدارش تزار روسیه را وادار کند که منتی بر گردن وی (شاه ایران) بگذارد و با احداث پل راه آهنی روی این تنگه خاوری وسایل مسافرتش را با قطار (از راه سبیری



انی و مطامعات فریبگی
تاریخ علوم انسانی

و خاور دور) به آمریکا فراهم کند تا او دیگر مجبور نشود وحشت سفر دریایی از سیبری تا آلاسکا را تحمل کند. سپس عقیده مرا نسبت به این فکر بکری که به نظرش رسیده بود جویا شد و سؤال کرد نظر انگلستان راجع به این نقشه چیست؟ حقیقت این است که از شنیدن پیشنهادی چنین عجیب و مسخره به شدت تکان خوردم، ولی پیش خود فکر کردم از آنجا که دولت روسیه عامل اصلی در اجرای این «طرح ملوکانه» است بگذار خود آنها مسخره اش کنند. بنابراین با کمال احترام خدمتشان عرض کردم که بهتر است با وزیر مختار روسیه در این باره صحبت کنند و نظر او را جویا شوند.» (ص ۶۸ و ۶۹).

مسافرت‌های مظفرالدین شاه به اروپا فرصت‌های مغتنمی فراهم می‌آورد تا درباریان حریص او مهارت‌های غارتگری خود را در کشورهای اروپایی نیز به کار ببرند و سنتی را پایه‌گذاری کنند که بعدها رواج بسیار یافت؛ یعنی مسافرت به خارج را تقریباً محدود به خرید یا «جیزگری» اجناس لوکس یا بنجل کردن و هیچ چیز دیگری را ندیدن. هاردینگ در صفحات ۱۲۱ تا ۱۲۳ کتاب حاضر شرح غم‌انگیزی از حرص و آزار این دله‌های چشم‌تنگ می‌نویسد. خود اعلی‌حضرت هم ابدأ اهمیتی نمی‌دهد که خزانه دولت خالی است، و ابدأ اهمیتی نمی‌دهد که هر وام جدیدی زنجیر محکم دیگری بردست و پای مردم بی‌چاره این مملکت می‌بندد و منابع دیگری از ثروتهای اقتصادی کشور را در اختیار استعمارگران قرار می‌دهد. او مسافرت دوست است و مسافرت نیاز به پول دارد. پس باید وام تازه‌ای گرفت تا مسافرت ممکن گردد. از چه دولتی و با چه شرایطی؟ انگلیسی‌ها با کمال میل آماده بودند باز هم به روسها حقه بزنند و علی‌رغم قرارداد مربوط به وامی که آنها در سال ۱۹۰۰ به ایران داده بودند وام جدیدی به دولت ایران بدهند و، در عوض، درآمد گمرکات فارس و بنادر سرتاسر جنوب ایران را از دهانه شط العرب گرفته تا کرانه‌های بلوچستان به عنوان تضمین طلب خود در اختیار بگیرند (صفحات ۱۱۰ تا ۱۱۴ را بخوانید).

هاردینگ در مدت پنج سال مأموریت خود در ایران با بهره‌گیری استادانه از فساد و حماقت شاه و درباریان و ناتوانی و بی‌دفاعی کشور موفق شد امتیازات پرسودی به نفع کشور متبوع خود کسب کند که در این نوشته به مهم‌ترین آنها اشارت رفته است. آن‌گاه به خاطر دلایل خانوادگی که اینجا می‌کرده زیاد از انگلستان دور نباشد از خدمت دیپلماتیک در شرق معاف می‌شود و به سمت وزیر مختار انگلستان در بلژیک منصوب می‌گردد.

هاردینگ در پایان خاطرات سیاسی خود از دوران خدمتش در ایران حکایتی نقل می‌کند که حیقم آمد مقاله را بی‌ذکر آن ختم

کنم زیرا عبرت آموز است اینکه بدانیم و همواره به یاد داشته باشیم که ارواح دله‌ای که روزی سر نوشت این ملت و مملکت را در دست داشتند تا چه حد ساقلی سقوط کرده بودند. او می‌نویسد: «اولین داستانی که درباره خوی و خصلت جبلی و الاحضرت (محمد علی میرزا ولیعهد ایران) پس از ورودشان به تهران شنیدم این بود که شاهزاده در حین استحمام در کاخ سلطنتی، موقعی که وارد خزانه حمام می‌شده پایش لغزیده و به زمین خورده بوده است. با اینکه عوارض ناشی از این تصادف خیلی جزئی بوده و از یک خراش مختصر تجاوز نمی‌کرده است، درباریان چاپلوس که فرصت را برای تقرب به این خورشید طالع سریر سلطنت مغتنم می‌دیدند فوراً شروع به جمع‌آوری صدقه به شکرانه دفع بلا از وجود و الاحضرت کرده بودند و وجوه گردآوری شده قرار داده است بعداً میان مساجد، تکایا، و مستمندان پایتخت توزیع شود. به قراری که از راویان موثق شنیدم، هر یک از اعضای دربار سلطنتی به فراخور امکان خود پولی به این صندوق اعانه پرداخت کرده بود، به طوری که مجموع پرداختها سر به رقمی هنگفت می‌زده است. هنگامی که صدقه درباریان را در خرچینی بزرگ به حضور نایب السلطنه می‌آوردند تا از ایشان کسب تکلیف کنند که وجوه جمع‌آوری شده به کدامیک از مساجد یا بقاع متبرک باید فرستاده شود، یا اینکه اگر نظر شاهزاده بر این تعلق گرفته که همه آن پولها میان فقرا و مستمندان تقسیم شود نام و محل گیرندگان را شخصاً تعیین فرمایند، و الاحضرت به محض دیدن خرچین ضخیم پول، تکلیف همگان را در جمله‌ای کوتاه روشن و امر صادر می‌فرمایند که: «... سما کار نداشته باشید. همه این پولها را در اختیار من بگذارید تا خودم به نحو مقتضی ترتیبش را بدهم که در کجا باید مصرف شود و مطمئن باشید که همه آنها در محلی که بیشترین احتیاج را به این وجوه دارد خرج خواهد شد...» و لا اقل این مضمون روایتی بود که من شنیدم.

بنا به شایعاتی که در تهران رواج داشت، پس از آنکه خرچین را تمام و کمال تسلیم ولیعهد کرده بودند، دیگر کسی چیزی درباره اش نشنیده بود. اما اطرافیان و الاحضرت متفق القول بودند که معظم له خود را برای دریافت آن شکرانه مناسبتر و مستحق تر از همه تشخیص می‌داده، زیرا با آن حرص و ولع جبلی که خداوند در وجودش به ودیعه نهاده بود تقریباً امکان نداشت دیناری از آن پولها به «مصارف غیر لازم» برسد و مثلاً نصیب فقرا یا مستمندان تهران شود.» (ص ۱۲۴ و ۱۲۵).